



درباره «خشم» که این روزها رکن اصلی آثار نمایش خانگی است

از چی عصبانی هستید؟



کیانا تصدیق مقدم خبرنگار گروه فرهنگ

«خشم»، «قتل»، «دزدی»، «آوارگی»، موضوعاتی که این روزها تبدیل به اصلی ترین رکن سریال سازی در نمایش خانگی شده است و فیلمسازان گمان می کنند با روایت داستان های اینچنینی می توانند مخاطب بیشتری جذب کنند. آنها آتقدر روی نشان دادن موضوعات نام برده متمرکز می شوند که یادشان می رود باید برای مخاطب قصه هم بگویند و نتیجه چنین کاری، می شود آثاری که این روزها از شبکه نمایش خانگی پخش می شود؛ آثاری که در شروع آن نوشته شده +۱۵ و بعضا بالاتر، اما شاید برای هیچ دید سنی مناسب نباشد!

اگر بگوییم یکی از دلایلی که فیلمسازان ساخت سریال هایی با موضوع جنایی و معمايي را انتخاب می کنند، موفقیت «پوست شیر» در بین مخاطبان بود، خیلی هم بیراه نیست. خاطر هم است زمانی که این سریال پخش می شد، مخاطبان آنچنان مجذوب قصه و آدم هایش شده بودند که پیش از آمدن هر قسمت، قصه می یافتند و پیش بینی هایشان را در فضای مجازی منتشر می کردند. شاید به همین جهت است که فیلمسازان دیگر هم می خواهند قطارشان را روی ریل موفقیت این اثر حرکت دهند فارغ از اینکه بدانند پوست شیر، اگر موفق شد به خاطر داستانش گویی اش بود. آنها به این نکته توجه نمی کنند که اگر قصه گو نتواند مخاطب را پای قصه هایش نگه دارد، خودش و قصه اش محکوم به مرگ خواهند شد؛ دقیقا اتفاقی که می توان گفت این روزها شاهدیم. مخاطبی که بعد از گذراندن یک روز با مشغله های مختلف می خواهد فارغ از

دنیای اطراف، خودش را سرگرم کند با آثاری روبه روی می شود که بدون گفتن هیچ قصه مشخصی، دربابی از خون راه می اندازد و این سؤال را برای مخاطب پیش می آورد که فیلمساز موقع ساخت این اثر از چه چیزی عصبانی بوده که این گونه خشمش را خالی کرده است.

بگذارید واضح تر بگویم. ۴ سریال «گردن زنی»، «بازنده»، «غربت» و «داریوش» درحال حاضر از سه پلتفرم اصلی نمایش خانگی یعنی فیلیمو، نماوا و فیلم نت در حال پخش است و تولیدکنندگان این آثار در یک هدف مشترک خشونت را دست مایه ای برای ایجاد جذابیت دانستند. البته شاید بهتر باشد به جای واژه خشونت بگویم خشونت غیرمتعارف که در ادامه بیشتر درباره آن توضیح می دهم. درحال حاضر ۴ قسمت از سریال گردن زنی منتشر شده و در آن ۳ نفر به قتل رسیدند. قصه اما تانجایی مخاطب را درگیر می کند که دو نفر از این شخصیت ها در شب عروسی شان به قتل می رسند. کارگردان تیز اول را به هدف می زند و حالا مخاطب کنجکاو نشسته است تا باقی داستان را تماشا کند، اما قصه ای وجود ندارد و تمرکز تنها روی جلوه های ویژه سریال است. نتیجه می شود اینکه مخاطب خوشبینانه دو یا سه قسمت دیگر از سریال را تماشا کند و آن را کنار بگذارد. البته قسمت بند ماجرا اینجاست که بعد از کنار گذاشتن این اثر نمی تواند سراغ سریال بعد برود، دلپیش هم این است که در سریال جدید هم با فقدان قصه مواجه می شود.

بازنده، یکی دیگر از همین جنس سریال هاست. داستانی معمايي دارد و تا این لحظه ۳ قسمت از آن منتشر شده و می توان گفت به نسبت آثار دیگر محتاط تر عمل کرده است. در قسمت اول این سریال دختر بچه ای که نزدیک به ۱۰ سالش

است گم می شود. مادرش مشکلات روحی روانی دارد و آن طور که روایت می شود خودش یکی از مظنونان پرونده است و پدرش هم وضعیت بهتری ندارد چراکه روزگم شدن بچه در اثر مصرف نوشیدنی الکلی حواس درستی نداشته و پلیس به آن هم مشکوک است. از طرفی هم آرامش خانواده کمی عجیب به نظر می رسد و شک پلیس را دوچندان می کند. در قسمت سوم ناگهان فرضیه به قتل رسیدن بچه مطرح می شود و پدر را بلاسر جنازه ای می برند که شناسایی اش کند. در کنار احتیاط کارگردان در نشان دادن صحنه های جنایی، شاید حضور بازیگران شناخته شده در اثر این سریال یکی از نقاط قوتی باشد که حواس مخاطب را از نبود قصه پرت می کند و باعث شود مخاطب مدت بیشتری با این سریال همراه باشد. درواقع به نظر می رسد کارگردان برای جذب مخاطب روی صحنه های جنایی و بازیگران بیشتر از داشتن قصه حساب کرده است.

غربت هم دیگر سریالی است که این روزها از شبکه نمایش خانگی پخش می شود. این سریال از دو اثر قبلی زوئتر منتشر شد اما به واسطه اصلاحاتی که به آن خود مدتی توقیف و قسمت چهارم آن روز جمعه پخش شد. در این سریال هم گه های خشونت وجود دارد اما کمتر از آثار دیگر. غربت، بیشتر روی حاشیه نشینی و داستان زندگی افراد حاضر در آن محیط تمرکز دارد. این افراد برای خروج از بن بست زندگی شان دزدی و تن فروشی می کنند و اگر لازم باشد دست به قتل هم می زنند. روایت ها در این سریال به گونه ای است که بعد از پخش ۲ قسمت آن اعتراض خوستانی ها را به دنبال داشت و کارگردان اثر در ویدئویی مجبور به عذرخواهی از هموطنان عرب زبان شد. در این سریال کارگردان به خیال خودش راوی قصه حاشیه نشینان شده است. قصه های ضعیف که به

جای مخاطب؛ اعتراضش را با خود همراه کرده است. داریوش اما قدیمی تر از این سه اثری است که نام برده شد. سریالی که به واسطه اسم هادی حجازی فر و نوید محمودی به نظر می رسید کیفیتی شبیه به پوست شیر داشته باشد، اما درست بعد از گذشت دو قسمت به مخاطب نشان داد که این طور نیست. گویا هادی حجازی فر که کارگردان این سریال است برای جذب مخاطب اول روی موفقیت پوست شیر و بعد سکانس های اکشن حساب کرده و قصه از دستش درفته است. یک نفر به نام بهرام همه کاره یک محل شده و هرکس سر راهش باشد به راحتی کنار گذاشته یا بهتر است بگویم به فیجیع ترین شکل ممکن کشته می شود. اما بهرام قصه ما حتی اگر چاقو به شاهرگ گردش بخورد نمی میرد و دوباره بلند می شود و به زندگی اش ادامه می دهد. ۱۲ قسمت از این سریال می گذرد و دو نفر به دست بهرام کشته می شوند. ناظم یکی از همین کمرنگ کردن پلیس می تواند هیجان داستانش را بالاتر ببرد و صحنه های اکشن بیشتری را خلق کند. اسمی ای که نام برده شد تنها نمونه هایی نزدیک از فقدان داستان سرایی در سریال هاست. آثاری که کارگردان می خواهد از خشونت کمک بگیرد تا یک اثر پرمخاطب و ماندگار خلق کند. اما انگار فراموش شده آن چیزی که باعث ماندگاری یک اثر می شود «قصه گفتن» است. گوش مخاطب ایرانی از کودکی با قصه آشناس است شاید به همین دلیل است که دوست دارد قصه بشنود.

مصرف کنندگان خشم ناپاک



ایمان عظیمی خبرنگار گروه فرهنگ

شبکه نمایش خانگی وقتی راهش را به خانه مردم ایران باز کرد بسیاری تصور می کردند که قرار است با محدودیت های کمتر و با حق اشتراکی که به وی اودی ها پرداخت می کنند در فرایند تولید آثار نقش داشته باشند. به عبارت دیگر قرار بود که خود و نوع باورشان به مسائل روزمره زندگی را درآینه این رسانه ها ببینند ولی شد آنچه نباید اتفاق می افتاد. بیشتر سریال های تولید شده در این بستر، سوازی دلیستگی و وابستگی های ژانری شان «خشونت» را عادی سازی می کنند و با دلیل و بی دلیل از هر شکل آن در اثر خود پوها می پرند. آیا اجتماع که ما در آن زندگی می کنیم آتقدر خشن و غیرقابل تحمل است که فیلمسازان ما با توجه به این خصیصه، زندگی واقعی راین طور بازنمایی می کنند؟ یا اینکه توسل به خشونت لجام گسیخته به شکلی غیرارگانیک قرار است سپروشی بر ناپلیدی افراد در قصه گفتن بگذارد و آنها را به شکلی عاربه ای رستگار کند، این طور به نظر می رسد که فیلمسازان ما از بی گرفتن این مسیر نه تنها اصلا ناراحت نیستند، بلکه حتی از آن به عنوان یگانه آلترناتیو واقعا موجود برای جذب نگاه مخاطب بهره می برند ولی دلیل هم برای توقف مسیری که در پیش گرفته اند، نمی بینند. نوع خشونت به کار رفته، اعم از کلامی و جسمی چندان اهمیت ندارد چون هر یک از اینها قرار است نگاه مخاطب را به سمت اثری که در شبکه نمایش خانگی در حال پخش است، جلب کند تا بسته فرهنگی اش با اقبال زیادی روبه رو شود و با یک محاسبه سرانگشتی کالایش را بفرورشد. وقتی آثار این روزهای شبکه نمایش خانگی را از نظر می گذرانیم متوجه می شویم که آنها علاوه بر اینکه چندان ربطی به جغرافیای ما و حوالات مردم ایران ندارند حتی به اقتضانات و لوازم ژانری نیز پایبند نیستند و حجم زیادی از خشونت را به طور مثال در آثاری که چندان ارتباطی با این مفهوم ندارند، تریز می کنند. برای مثال وقتی یک قصه در قالب ملودرام روایت می شود ما نباید شاهد قتل، خونریزی، خشونت غیرقابل کنترل جسمی و کلامی باشیم ولی این اتفاق نه تنها رقم می خورد، بلکه فضای مجازی هم به آن ضریب می دهد و فیلمساز را در توهم خوب بودن کاری که در حال انجام آن است یاری می دهد. قرار گرفتن در این وضعیت سبب می شود تا هم مخاطب این آثار و هم تولیدکنندگان سریال های شبکه نمایش خانگی روند به وجود آمده را طبیعی و از پیش موجود تلقی کنند و براساس اصل عرضه و تقاضا کارشان را توجیه پذیر جلوه دهند. اما پاسخ به این سؤال که چرا در آثار موجود در وی اودی ها خشونت در حد غیرقابل تصویری به نمایش درمی آید هنوز در جای خود باقی است.

دوپایمین تورا به حضور فرامی خواند

در میهمانی ای که میزبانش مدرنیته است جایی برای سوژه متفکر و آگاه نیست و دغدغه او در میان مناسبات آهن و خون گم و گور می شود. در واقع مادر حال دست و پا زدن در چالش هایی قرار داریم که دنیای مدرن برای مان ایجاد کرده است و برای سر و سامان دادن به موقعیت حساس کنونی به دام

لشکر قدآره به دست به دنبال مخاطب



محمدحسین سلطانی خبرنگار

چهره ای که چاقو خورده و صدایی که ظرفیت رفتن تا ۱۰ یا ۱۲ پا کوچک آن طرف تر را دارد. داشتن انبوه کالکوبی و یک زنجیر بر گردن هم از دیگر ملزومات ساختن یک سریال در این روزها، برای نمایش خانگی در ایران است. این شمایل شرح داده شده را حالا سوار بر سی جی ۱۲۵ کنید تا در خیابان قهه برخط و خشش را در هوا بچرخاند و با چشمانی پر از خون به دنبال سلاخی کردن یک بخت برگشته دیگر باشد. این فضا و صحنه ها سال هاست که روی صفحات پلتفرم های نمایش خانگی جا خوش کرده اند؛ صحنه هایی که عریده، چاقو یا هر چیز که بشود با آن یک نفر را از پا درآورد، از اجزای لاینفک آنهایند و بدون زد و خورد و خون و خونریزی، قسمت اول شان را نمی توانند به دوم و سوم برسانند. خشونت و نمایش آن به صریح ترین شکل ممکن تبدیل به مؤلفه مشترکی در اکثر آثار سال های اخیر شده است. این وضعیت به شکلی پررنگ شده که با حذف سریال هایی که فاقد خشونت آشکارند عملا چندان چیزی در پیش جدید سه پلتفرم اصلی باقی نمی ماند، اما ریشه این وضعیت در چیست؟ می توان گفت پاسخ این سؤال در رمزی است که صاحبان پلتفرم ها از واکنش مخاطبان کشف کرده اند.

پس از آنکه سریال هایی همچون «قورباغه»، «می خواهم زنده بمانم»، «سیاوش» و «ملکه گدایان» توانستند مخاطب جذب کنند، برای صاحبان پلتفرم های نمایش خانگی این موضوع مسجل شد که تریز زود خورد و خونریزی می تواند برای نگه داشتن مخاطب پای ادامه سریال مؤثر باشد. از جهتی برخی استدلال می کردند چون مردم به خاطر شرایط اقتصادی ناراضی اند تماایل شان به سمت این آثار افزایش یافته است. این گزاره به آنچنان قطعی نرسیده بود که کمی بعدتر و با پخش سریال پوست شیر و انفجار تعداد مخاطبانش صاحبان پلتفرم های نمایش خانگی به این یقین رسیدند که با کنار هم قرار دادن روایتی جنایی با تریز مقدار زیادی خشونت صریح می توانند باعث فوران مخاطب شوند. این فوران مخاطب در زمان پخش پوست شیر کار را به جایی کشاند که به دلیل صف شدید پشت درگاه پلتفرم فیلم نت، این پلتفرم نمایش خانگی به مدت چند ساعت از دسترس خارج شد.

این اقبال مخاطبان، برای صاحبان سه پلتفرم اصلی نمایش خانگی به قدری معنادار به نظر آمد که به شکل آشکاری شروع به تغییر در انتخاب ژانر کردند اما این موضوع از کجا محسوس است؟ در ۶ ماه ابتدایی امسال، هر سه پلتفرم نمایش خانگی بیشترین سریال های خارجی خود را در ژانر جنایی منتشر کردند. فیلم نت با ۱۷، فیلیمو با ۱۶ و نماوا با ۲۲ اثر آن هم تنها در ژانر جنایی- درام فرانکس معناداری را به مخاطب ارسال می کنند. البته این فرانکس تنها بخشی از برنامه نمایش خانگی ها برای جذب مخاطب با خشونت است. سه پلتفرم اصلی نمایش خانگی که ۶ ماه آغازین سال ۱۴۰۳ با آثاری همچون

افعی تهران، داریوش، زخم کاری ۳ انتقام، جنگل آسفالت، غربت و گردن زنی صفآرایی خود را برای جذب مخاطب نمایان کردند، آثاری که نه تنها در روایت، حتی در نمادهای تبلیغاتی خود هم از مؤلفه های خشونت بهره می گیرند. استفاده از این مؤلفه ها در ساده ترین شکل خود از پیام های تبلیغاتی سریال ها گرفته تا تیزر و پوستر آنها مشهودند، مثال واضح آن هم در پوستر سریال گردن زنی است. گردن زنی برای تبلیغ اثر خود از مجموعه تصاویری استفاده کرده که چندان بی شباهت به آثار ژانر وحشت نیست. پوستر این سریال به طور مشخص بر خون تمرکز دارد و تمام اتمسفر فضا را بر همین موضوع گذاشته است. از لباس های خونین گرفته تا چاقو در دست عروس خانواده و رنگ قرمز سه زمینه و البته مهم تر از همه نام فیلم که در نوع خود شکلی بی بدیلی از خشونت را در سال های اخیر به دوش می کشد.

این تکرار مؤلفه های مشترک خشونت، سلاخی و جنایت چنان تکراری و به ابتدال کشیده شده که حتی صدای مخاطبان را هم درآورد است؛ مخاطبانی که روزگاری برای دیدن قسمت جدید پوست شیر، سایت پلتفرم پخش کننده را از جا می کنند. حال در واکنش هایی در ایکس و اینستاگرام منتقد این حجم از خشونت در این آثار شده اند. اما چه اتفاقی باعث شده مخاطبی که کمتر از دوسال پیش مصزانه پوست شیر را دنبال می کرد، حالا از آن دست آثار فاصله گرفته است؟

در همان حوالی که سه پلتفرم اصلی نمایش خانگی آثار جنایی خارجی را یکی پس از دیگری روی سایت هایشان بارگذاری می کردند. یک سریال استنباط ها از آنچه مخاطب می خواهد تغییر داد. سریال در انتهای شب در زمان پخش ۹ قسمت خود تبدیل به موجی شد که توانست مخاطبی را که از تکرار در مؤلفه های کلیشه ای چون خشونت و جنایت خسته شده بود پای سریال بنشانند. پیش از این هم سریال هایی چون آکتور توانسته بودند به این مهم دست یابند و مخاطب را علی رضم جو سنگین آثار مزوج با جنایت و خشونت به خود جذب کنند. این جذب مخاطب توسط سریال هایی چون در انتهای شب و آکتور حتی کار را به آنجا رسانده که در دلیل اقبال مخاطبان به پوست شیر نیز شک کنیم؟ وقتی از مخاطبان و مردمی که پوست شیر را پسندیده اند پرسید که دلیل علاقه مندی شان به این سریال چه بوده؟ اکثریت قریب به اتفاق آنها به جذابیت قصه پوست شیر اشاره خواهند کرد و نه چند سکانس حاوی خشونت آشکار. اگر بخوایم تمایل مخاطب را به آثاری چون پوست شیر گروه بزنیم و آن را مرتبط با میزان خشم بدنی ام، بسیار سهل انگارانه به نظر می رسد. اینکه صاحبان پلتفرم های نمایش خانگی با تولیدکنندگان این سریال ها می خواهند جذابیت آثار پرمخاطب شان را به چند سکانس زد و خورد و خشونت خلاصه کنند نشان از دور بودن شان از خواست مخاطب می دهد؛ خواستی که طبیعتا با کلیشه مرد زخمی و سلاخی در دست برآورده نمی شود.